

## مروری بر آراء و اندیشه‌های سیاسی سعیدی سیرجانی<sup>۱</sup>

نه سپرغ کشتش، نه رستم، نه زال  
تو کشتی مرا و را، چو کشتی مثال  
فردوسی<sup>۱</sup>

از مرگ سعیدی سیرجانی چند ماهی بیش نمی‌گذرد. هنوز متن جامع و منقحی از آثار او منتشر نشده و ناچار هر آنچه درباره او می‌گوییم، و می‌گویم، چیزی جز برداشتهای مقدماتی نیست. قاعده آیدگان، به امتیاز فاصله تاریخی بیشتر و چشم‌اندازی وسیعتر، ارزیابی دقیقتری از او، و از آراء و اندیشه‌هایش به‌دست خواهند داد.

وقتی شنیدم مجله ایران‌شناسی ویژه‌نامه‌ای به یاد سعیدی سیرجانی منتشر خواهد کرد، بر آن شدم که به جای تقدیم مقاله‌ای به او، آن‌چنان که رسم رایج این یادنامه‌هاست، آثار منشورش را بخوانم و بینم کدام نظریه (یا نظریه‌های) سیاسی و فلسفی در پس مجموعه به‌ظاهر متفرق کتابها و مقاله‌های او نهفته است.

متن هر کتابی، مانند آرای هر انسانی، گرد یک یا چند مرکز ثقل دور می‌زند. همین مراکز ثقل به‌سان سرچشمه‌های کردار و پندار آن شخص و مایه و مضمون آن متن‌اند. می‌خواستم این مراکز ثقل آثار سعیدی سیرجانی را بشناسم.

به‌گمانم هر ارزیابی از نوشته‌های سعیدی سیرجانی را باید با ذکری از فخامت و قدرت اثرش آغاز کرد که به‌راستی تجسم نثری ست سهل و ممتنع. به روانی رودی زلال و پرباری دریایی بیکران است. نه اطناب ممل دارد و نه ایجاز مغل. عاری از تعقید و پر از

اشارات تاریخی، فلسفی و ادبی رندانه است. عالم و عامی هر دو نثرش را می‌پسندند. یکی از جزالت و روانی‌اش لذت می‌برد و آن دیگری هزار توی اشارات زیرکانه‌اش را ستودنی می‌یابد. طنز و هزلی تلخ و شیرین، همراه با شگردهای روایی بدیع، چاشنی نثرش‌اند.

البته همان‌طور که در پس هر سبک ادبی، نوعی فلسفه و مکتب شناخت‌شناسی نهفته، طنز سعیدی سیرجانی را هم نباید صرفاً شگردی ادبی برای گریز از سانسور دانست. طنز، به‌عنوان سبک و نوع ادبی، فی‌نفسه، پادزهر رژیمهای استبدادی است.<sup>۲</sup> خدایان زور خنده را بر لب رعایایشان بر نمی‌تابند. این تضاد در دوره‌ها و در رژیمهایی شدت می‌گیرد که در آنها اندیشه‌ای واحد بر همه عرصه‌های اجتماعی سایه می‌اندازد و آن اندیشه، خنده را کار شیطان و گریه را ستون ایمان می‌داند. سعیدی سیرجانی می‌نویسد: «این جوانان لبریز از نشاط در عجب‌اند که چرا من به جمعشان نمی‌پیوندم... غافل از این که آدم حسایی هرگز نمی‌خندد... خنده دل را می‌میراند و گریه بر هر درد بی‌درمان دواست. به‌همین دلیل باید ایام عزاداری را مفتنم شمرد و در مجالس سوگواری شرکت جست... اینان بیخبراند که من در آب و هوایی زیسته‌ام که با شادی و حرکت و نشاط سازگاری نداشته است. در دیاری که در باشکوه‌ترین مجالس عروسی‌اش جز روضه قاسم نخوانده‌اند...»<sup>۳</sup> به‌سخن دیگر، همان‌طور که در آغاز عصر رنسانس، اراسموس رتردامی طنز و خنده را به حربه‌ای بر آن‌علیه کلیسای تلخکام قرون وسطی بدل کرد،<sup>۴</sup> در روزگار ما هم سعیدی سیرجانی اغلب در سلک و سنتی گام می‌زد که با دهخدا آغاز شده بود؛ نزد او، طنز هم سبکی روایی و هم، فی‌نفسه، نظرگاهی سیاسی در تقابل با غم‌پرستی و گریه‌طلبی رایج روزگار بود. در واقع، زبان هر کس ملاط اصلی ذهنیت اوست. ساخت و یافت زبان هر کس جهان او را تعیین می‌بخشد و به‌نوبه خود از جنس این جهان تأثیر می‌پذیرد. زبانی پر طنز و کرشمه، از جنس زبان سعیدی سیرجانی، نه‌تنها جهانی خشک و جزم‌زده را نمی‌برازد بلکه خصم این‌گونه جهان است.

البته طنز و هزل و هجو تنها نوع و سبک روایی مورد استفاده سعیدی سیرجانی نیست. به‌گمان من، او در برخی از نوشته‌هایش از نوع (Genre) روایی بدیعی استفاده می‌کرد که از لحاظ شکل و محتوا، در ملتقای مقاله و داستان کوتاه باید شمردشان. نمونه برجسته این نوع بدیع و شیرین را در داستان «احمدو»<sup>۵</sup> سراغ می‌توان کرد که هم مقاله‌ای است درخشان درباره رگه‌های روشنفکرستیزی در قشرهایی از جامعه ایران و هم به‌اعتبار شخصیت‌پردازی و فضاآفرینی‌اش، با بهترین داستانهای کوتاه ادب معاصر

فارسی پهلومی زند. دستمایه یک مقاله را غالباً مفاهیم عقلی و استدلالی تشکیل می‌دهد<sup>۶</sup> و ملاط داستان کوتاه را تصاویری موجز و خلاق شمرده‌اند و «احمدو»، مانند بسیاری دیگر از قطعات سعیدی سیرجانی، پرداخته از مفاهیم عقلی ریزین و تصاویر خلاق باریک‌اندیش است.

جنبه دیگر زبان سعیدی سیرجانی لحن آن است. سنت مذهبی تقیه و واقعیت تاریخی استبداد بر شگرد روایی زبان فارسی تأثیری ماندگار گذاشته و بسیاری از فارسی‌نویسان را به نوعی از ریا و ذوب‌پهلوگویی واداشته است. زبان سعیدی سیرجانی رسم تقیه را بر نمی‌تافت و بجای ابهامی آلوده به احتیاط، اغلب ابهامی پر نیش و پر بار می‌نشانده. او به تصریح می‌گفت، «از تقیه، ولو به قیمت حفظ جانم بیزارم.»<sup>۷</sup> خود را «تک‌مایه تندخوی درشتگویی»<sup>۸</sup> می‌خواند و حتی برای نوع ابهام مورد استفاده در آثارش نامی هم داشت و آن را همان «کوچه علی چپ»<sup>۹</sup> معروف می‌خواند. او خود نسب لحن این گونه نوشته‌های رندانه را به عیدزاکانی و حافظ تأویل پذیر می‌دانست. معتقد بود «نثر طنز آلود عید زاکانی و شعر لبریز از کنایت و ابهام حافظ»<sup>۱۰</sup> از جمله بهترین ابزارهای مصاف با اختناق‌اند. می‌گفت، «حافظ نه تنها مدیحه‌ای نمی‌گوید که مردانه در برابر ستمگری می‌ایستد و با فریاد استاده‌ام چون شمع مترسان ز آتش خلق را حیران شجاعت خود می‌کند و با تعریضهای همه‌کس فهم که در اثنای غزل می‌گنجانند موثرترین شبانه‌های روزگار را»<sup>۱۱</sup> به قلم می‌آورد. قاعده توضیح واضح‌تر است اگر بگویم که بهتر از این وصفی برای آثار خود سعیدی سیرجانی سراغ نمی‌توان کرد.

ذکر این نکته البته لازم است که در این نوشته، هرگاه به آثار سعیدی سیرجانی اشاره‌ای می‌کنم مرادم صرفاً نوشته‌هایی است که او پیش از بازداشت و مرگش نوشته است. به گمان من آنچه تاکنون به عنوان «حبسیات» از قول او منتشر شده، و هر آنچه در آینده، به وعده تلویحاً تهدید آمیز بازجویی «سید» نام منتشر خواهد شد،<sup>۱۲</sup> در ارزیابی اندیشه‌های سعیدی سیرجانی محل اعتناء نمی‌تواند بود. در واقع ما «تعهد اخلاقی» داریم که این نوع حبسیات را نادیده بگیریم و این تعهد ما هم ریشه‌ای فردی دارد و هم الزامی تاریخی.

کمتر نویسنده‌ای به اندازه سعیدی سیرجانی دقایق نحوه مرگ خود را پیش‌بینی کرده است. بسیاری از این پیش‌بینیها درست از آب درآمده‌اند. او می‌دانست که نامه آخرش خطاب به «جناب آقای خامنه‌ای» در حکم «نوشیدن جام شوکران»<sup>۱۳</sup> است. در عین حال می‌گفت، «برای سرکوب هر مدعی و مخالف و منتقدی که مورد احترام مردم

است و چشم کنجکاو ملت نگران حال و سرنوشتش، جباران کارکننده بدون تمهید مقدمات لازم اقدام نمی‌کنند. ابتدا... به انتشار شایعه می‌پردازند... و در قدم اول شخصیت او را ترور می‌کنند و بعد از این مرحله به کشتار شخص او می‌پردازند.<sup>۱۵</sup> می‌دانست که «خال و هوای اوین تا آن‌جا که در ماههای اخیر دیده‌ایم خاصیت منقلب‌کننده‌ای دارد.»<sup>۱۶</sup> به زن و فرزندانش هشدار می‌داد که «اگر همین فرداشب خدای ناکرده یکی از شماها به سراغ تلویزیون متروکه رفتید و روشنش کردید و به‌جای برنامه‌های البته متنوع موعظه و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی، عکس مرا بر صفحه تلویزیون دیدید که در حضور قاضی شرع و خبرنگاران عرب و عجم مثل شاخ شمشاد روی صندلی نشسته‌ام و به قول جوانان پشتاز مشغول افشاگری‌ام و شرح و توصیف خیانتها و جنایت‌هایی که مرتکب شده‌ام و دروغ‌هایی که در سی‌چهل سال اخیر تحویل خلق‌الله داده‌ام و تماس‌هایی که با دیراؤل سفارت شوروی یا مستشار سفارت امریکا داشته‌ام و پول‌هایی که بابت جاسوسی گرفته‌ام و از این قبیل حرف‌ها... از همین الآن تعهد اخلاقی بسپارید که به‌جانم نیفتید...»<sup>۱۷</sup>

علاوه بر این تعهد اخلاقی که سعیدی سیرجانی خود از ما گرفته، حکم عقل و تاریخ هم ملزمان می‌کند که به اقرار بر سعیدی سیرجانی در زندان، حتی اگر صحت انتسابشان به او مسجل باشد، وقتی نگذاریم. همان‌طور که هیچ عاقلی برای شناخت نظرات علمی گاليله به اقراری که او در زندان، و به زور داغ و درفش، به زبان آورد اعتنایی نمی‌کند، نظرات ادبی و اجتماعی نویسنده‌ای چون سعیدی سیرجانی را هم باید در آثار او سراغ کرد که در خلوت خانه و کتابخانه خویش، و با مداقه لازم، نوشته و نه آنچه ممکن است در نتیجه «خاصیت منقلب‌کننده» زندان به قلم آورده باشد. به یاد داشته باشیم که اقرار گاليله در محضر دادگاه تفتیش عقاید دایر بر ساکن بودن زمین، امروزه شاهدی است بر رسوایی کلیسایی که او را به زندان انداخت، نه سندی درباره نظرات علمی گاليله یا لکه ننگی بر دامن او. بگذریم از این که می‌گویند گاليله بعد از توبه و استغفار در محضر دادگاه مقدس، هنگام خروج از دادگاه زیر لب بر متحرک بودن زمین تأکید داشت.

همان‌طور که آیندگان قاعده در ارزیابی آثار سعیدی سیرجانی به اقرار منسوب به او عنایتی نخواهند کرد، ما هم امروزه نمی‌توانیم اقبال مردم به آثارش را صرفاً به حساب بی‌باکی و رشادت او بگذاریم. به گمان من، بخش مهمی از این اقبال را باید در جنبه‌های گوناگون مجموعه‌ای به هم پیوسته از تحولات تاریخی سراغ کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، و شکست آرزوهای ناکجاآبادی، روشنفکران

پرومته پرست، چه آنان که خود را پرومته می‌دانستند، چه آنها که پرومته‌شان حزب بود، و چه آن دسته که پرومته را در مهدی موعود (غلوی یا صفوی) می‌طلبیدند، همه به نوعی شکست تاریخی دچار شدند. پرچم مبارزه فرهنگی از انحصار پرومته‌پرستان گونه‌گون خارج شد و به دست کسانی چون سعیدی سیرجانی افتاد. همزمان با این دگرگونی، مفهوم روشنفکر، به گمانم، تحولی مهم پیدا کرد.

در صد سال اخیر، مفهوم روشنفکر در جامعه ما همواره هاله‌ای روسی داشت.<sup>۱۸</sup> حتی آن‌جا که در صدر مشروطیت، روشنفکران ما از چشمه افکار انقلاب فرانسه سیراب می‌شدند، این اندیشه‌ها را بیشتر از صافی فضای اندیشه روسی درمی‌یافتند. بعد از انقلاب اکتبر هم اندیشه‌های مارکسیستی مفهوم روسی از روشنفکر را لعابی نو بخشید و همین مفهوم و لعاب تازه به مدت نزدیک به پنجاه سال بر تعریف جامعه ما از روشنفکر سایه انداخت.

آنچه به رواج این اندیشه کمک می‌کرد، شیارهای تاریخی‌ای بود که شیعه‌گری در ذهن ایرانی به وجود آورده بود. مفهوم روشنفکر روسی را، در عام‌ترین شکل آن، می‌توان جلوه عرفی شده مهدی پرستی شیعیان دانست. منجی طلبی شیعیان و تأکیدشان بر دیانت و تقوای مؤمن با انقلاب‌خواهی روشنفکران انقلابی و دل‌بستگی‌شان به پاکی و پالودگی نظری همخوانی داشت. به اعتبار همین مفهوم روسی از روشنفکر بود که در آن سالها مثلاً بدیع الزمان فروزانفر و محمد قزوینی در سلك «روشنفکری» جایی نداشتند، اما آن مترجمی که به زبانی الکن، ترجمه‌ای از شعری انقلابی از فلان شاعر تنگ‌مایه روسی را در مجله‌ای دانشجویی به چاپ رسانده بود خود را «روشنفکر» می‌خواند و به ریش امثال فروزانفر می‌خندید. حتی صادق هدایت هم، به‌رغم آن همه فضل و درایتی که داشت، در قطعاتی از قبیل «در راه جاه»، که گویا نیشی ناحق به فروزانفر بود، به این موج دامن زد.<sup>۱۹</sup> اما تحولات پانزده سال اخیر، به گمانم، مفهوم پرومته پرست از روشنفکر را از سکه انداخت و سعیدی سیرجانی از برجسته‌ترین نمایندگان مفهوم موسع تازه‌ای از روشنفکر بود.

این مفهوم جدید، در واقع با تحول اجتماعی مهم دیگری نیز توازی داشت. در سالهای بعد از انقلاب، نوعی بازخوانی تاریخ ایران رونق پیدا کرد. باز یافتن خویش‌نویس فرهنگی و شناخت جوهر تاریخ ایران رواجی بی‌سابقه یافت و لاجرم روشنفکرانی چون سعیدی سیرجانی که تار و پود ذهن و زبان‌شان ایرانی بود و عمری در سایه روشنه‌های تاریخ و فرهنگ ایران غور و تحقیق کرده بودند، در کانون این تلاش فرهنگی نوپا جای

گرفتند.

البته اگر با همین مفهوم موسع به تاریخ گذشته روشنفکری در ایران بنگریم نکته جالبی، به گمانم، جلب توجه می‌کند. اگر مثلاً به دو نشریه یغما و سخن، به عنوان دو گردونه اصلی فعالیت این روشنفکران عنایت کنیم، درمی‌یابیم که در چهل سال اخیر این افراد با قسائل و سعه نظری ستودنی در کنار هم مقاله نوشتند و در عین رعایت نزاکت علمی، با یکدیگر بحث و مجاجه کردند. از هدایت و آل احمد و عبدالحسین نوشین تا مجتبی مینوی و قروزانفر و معین و خانلری و نفیسی و شادمان و جمال زاده و یغما و سعیدی سیرجانی و یوسفی، طیف نظری سخت گسترده‌ای را در برمی‌گرفتند و همه در یک جا می‌نوشتند. در آن محدود نشریات روشنفکران پرومته پرست که به طور علنی چاپ می‌شد، مشکل بتوان چنین کثرت گرای فکری سراغ کرد.

تأمل بیشتر درباره مفهوم رایج جامعه از روشنفکر، نکته مهم دیگری را هم، به نظر من، نشانمان می‌دهد. یکی از معضلات تاریخ معاصر ما، ضعف اندیشه سیاسی است. می‌توان بی‌اغراق ادعا کرد که در صد سال اخیر در ایران انگشت‌شمارند کسانی که بتوان در مفهوم دقیق نظریه پرداز سیاسی‌شان دانست. کار اندیشه سیاسی اغلب به عهده نویسندگان، شعرا، نقاشان و رزمندگان سیاسی سپرده شد. از این بابت هم تاریخ ایران شباهتهایی به تاریخ سده نوزدهم روسیه داشت. سنجه داوری درباره این میدانداران عرصه سیاست نه صلابت و درایت نظری که بیشتر رشادت سیاسی‌شان بود. در یک کلام، فقدان دموکراسی و جامعه مدنی سبب شد که کار اندیشه سیاسی اغلب به عهده اهل شعر و ادب بماند و این واقعیت حاصل شد که در ایران، سعیدی سیرجانی که مکرر از «ذهن گریزان از سیاست»<sup>۲</sup> خود می‌نالد به یکی از مهمترین منتقدان سیاسی روزگار ما بدل شد.

پی‌آمد دیگر این واقعیت اشتراک نظر غربی بود که انگار میان نوده مردم و جباران روزگار پدیدار شد. برای هر دو، مهم نه ساخت و بافت اندیشه روشنفکر که موضع سیاسی او در مدح یا ذم حکام بود. هر دو مرزی میان زندگی خصوصی و فعالیت‌های قلمی نویسندگان نمی‌شناختند. در واژگان فارسی، تا آن جا که من می‌دانم، پیش از آغاز تجربه تجدد، حتی واژه‌ای برای «زندگی خصوصی» وجود نداشت. هنوز هم انگار برای اغلب ما، ربط دقیق میان عرصه‌های خصوصی و عمومی روشن نیست و گاه تخطئه نویسنده یا شاعری را به مدد تخطئه زندگی خصوصی‌شان می‌دانیم. در نتیجه، حکام و جباران، به جای آن که با اندیشه مخالفان خود مقابله یا مبارزه کنند، می‌کوشند رشادتشان

را مشکوک بنمایانند. به ترور شخصیت نویسندگان همت می‌کنند و به زور داغ و درفش تاکید می‌ورزند که زندگی خصوصی آن مخالف آلوده، و «واپسین» موضعش «موافق» دستگاه حاکم بود. به همین خاطر است که در طرفه‌العینی، جاسوس لواط‌پیشه نوکر صفت بنگی دیروز، به صرف تغییر ظاهری موضع سیاسی خود در قبال رژیم، به «ستاره تابناکی»<sup>۲۱</sup> در آسمان ادب اسلام بدل می‌شود.

البته سعیدی سیرجانی در بسیاری از آثار خود گوشه‌چشمی به این واقعیت سیاسی داشت. وقتی او چهره‌هایی از اهالی سیرجان و کرمان و دیگر شهرهای ایران را تصویر می‌کرد یا شخصیتی تاریخی می‌یافت و در قالب شرح و تفصیل حیات این شخصیت و آن چهره، حکام قدرت را نقد می‌کرد، نیشهای او را به گوش جان می‌شنیدیم و می‌پسندیدیم. اما مخاطب سعیدی سیرجانی را نباید فقط جباران و حکام فرض کنیم. او مخاطب دیگری هم داشت که ما ملت محکومیم. به گمان او هر یک از ما چه بسا که حامل ریشه‌ای، سایه‌ای از رفتار جبارانی باشیم که بر ما حکم می‌رانند. آثار سعیدی سیرجانی را باید آینه‌ای از تاریخمان بدانیم، نه صرفاً خاری در چشم حکام چهل سال اخیرمان. او خود در مقدمه‌اش بروقایع اتفاقیه چنین می‌نویسد:

اشخاص معدود این گزارشها هر یک در حد خویش، مثنی از خروارند و اندکی از بسیار. نامه اعمال اینان صورت احوال ماست. ممکن است ابزار و وسایل به مقتضای زمان تغییر کرده باشد، اما افکار موروثی و اعمال طبعی بدین سادگی تغییرپذیر نیست. ای کاش با دیده عبرت آموز نکته بین در خطوط ریز و درشت این تصاویر دقت نمایم و قبل از آن که غرور و تعصب به آینه‌شکنی بکشاندمان، قیافه واقعی خود را در این آینه غماز و روشن‌نما تماشا کنیم و خود را بهتر بشناسیم.<sup>۲۲</sup>

در همین عبارات، اشاراتی به یکی از اجزاء مهم اندیشه‌های سیاسی سعیدی سیرجانی سراغ می‌توان کرد. در دو قرن اخیر، یکی از مباحث جدی اندیشه سیاسی همواره گرد این مسأله دور زده که آیا می‌توان از «روحیه قومی» سخن گفت؟ آیا مثلاً پدیده‌ای به نام «روحیه ایرانی»، که جبلّی و جبری و تغییرناپذیر است، وجود خارجی دارد؟ آیا می‌توان از «روح شرقی» در تمایز با «روح غربی» سخن گفت؟<sup>۲۳</sup> گرچه جواب سعیدی سیرجانی به همه این پرسشها مثبت است، اما روایتش از آنچه «روحیه ایرانی» است یکدست و یکسان نیست. او می‌داند که ایرانی «ملت هفت‌جوش طرفه‌کاری»<sup>۲۴</sup> است. گاه از «تساهل و کم‌آزاری... و روح اعتدال‌پسند و آرامش طلب

ایرانی»<sup>۲۵</sup> سخن می‌گوید. اما در اغلب موارد، اشاراتش به «روحیه ایرانی» لحنی انتقادی دارد. او معتقد بود که طرز فکر ایرانی «بار سنگین دو هزار ساله را بر دوش جان دارد، و به حکم شیوه تفکر موروثی عاشق پیشواسازی و قهرمان سازی است.»<sup>۲۶</sup> می‌گفت ناصر خسرو «مثل اغلب هموطنانش مرشد تراش و بنده طبع»<sup>۲۷</sup> بود.

این پیشواپرستی البته خاص ایرانیان نیست. به گمان سعیدی سیرجانی «روحیه غلامی و حلقه به گوشی در کالبد»<sup>۲۸</sup> شریکهاست؛ «خون پلید بت پرستی در عروق و شرابین ماست.»<sup>۲۹</sup>

به گمان او، این بت پرستی در فرهنگ و تاریخ ایران دو تبلور اصلی داشت. یکی حکومت سلاطین جبار بود و دومی چیرگی خرافه‌های مذهبی. پادشهر این بت پرستی آزادیست و یکی از مایه‌های تکراری آثار سعیدی سیرجانی، جانبداری بی‌پروا و پیوسته او از اصل آزادیست. به گمانش، آزادی جزئی از طبیعت انسانیست. می‌گفت، «آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام.»<sup>۳۰</sup> بارها بر این نکته تأکید داشت که «به یک نکته اعتقاد دارم و آن بی‌ارزشی زندگی آدمیزاده است در مقابل آزادی و آزادگی.»<sup>۳۱</sup> به طنز یادآور می‌شد که «آدمیزاد — و گرچه ایرانی — نیازمند مقداری آزادی است.»<sup>۳۲</sup> بدین سان، او اختناق سیاسی و بت پرستی را نه تنها همزاد یکدیگر می‌دانست بلکه بر این باور بود که انسان را از جوهر انسانی خویش، که همان آزادگیست بیگانه می‌کنند. برگزشتن از این دور باطل بت پرستی و استبداد را بیش و پیش از هر چیز در گرو جدایی دین و سیاست می‌دانست. به گمان اغراق نیست اگر بگوییم مهمترین مایه سیاسی آثار سعیدی سیرجانی، شرح خطرات تزویج دین و سیاست است. در واقع، شیخ صنعان،<sup>۳۳</sup> شیخ ربا،<sup>۳۴</sup> و «مدرسه الهی»<sup>۳۵</sup> که سه نوع نوشته مختلف سعیدی سیرجانی‌اند و در سه مقطع مختلف حیات او نوشته شده‌اند، همه در یک نکته اساسی اشتراک دارند. هر سه مضار سیاست دین زده و دین سیاست زده را گوشزد می‌کنند. به گمان سعیدی سیرجانی، فرجام وحدت شمشیر و سبجه چیزی جز استبدادی سیاه نیست. در منظومه شیخ ربا که از لحاظ فکری شباهت تامی به شیخ صنعان دارد، سعیدی سیرجانی می‌گوید:

دین و دولت	چو با هم	آمیزند	اقتداری	عجب	برانگیزد
گر به شمشیر،	سبجه	گردد یار	خوش ز خصمان	برآورند	دمار
آنچه نتوان	به نام	سلطان کرد	نام دین	کردنش	چه آسان کرد...
نو شود راه و	رسم	شدادی	گم شود	نام	نحس آزادی <sup>۳۶</sup>

طبعاً جانبداری از سیاست عرفی، خواست تازه‌ای در تاریخ ایران نیست و کشمکش



در این باب را می‌توان یکی از چند محور اصلی سیاست در صد سال اخیر ایران شمرد. اما نظرگاه سعیدی در این زمینه از آن رو‌اهیتی خاص پیدا می‌کند که او در عین دفاع بی‌پروا از سیاست عرفی، خود آشنا و معتقد به اسلام بود. بسیاری از مدافعان ایرانی سیاست عرفی در صد سال اخیر یا یکسر معاند مذهب بودند و دین را در اساس خرافه می‌پنداشتند یا ورود چندانی به اسلام و تشیع نداشتند. در مقابل، سعیدی سیرجانی نه تنها به اسلام ایمان داشت بلکه زوایا و خبایای آن را هم نیک می‌شناخت. به‌صراحت می‌گفت، «هر کس در پیش از ده هزار صفحه تألیفات و نوشته‌های من یک جمله در تخفیف و توهین اسلام بگوید و بیابد بنده دوره شش جلدی تفسیر قرآن کریم را — که محصول هفده سال تلاشم برای تصحیح و چاپش بوده — به نام او می‌کنم.»<sup>۲۷</sup> معتقد بود «اسلام دین علم و تعقل و کتاب است، در بساحت مقدس عقل و اجتهاد شبه‌جماعت «حسیناگویان و کتاب سوزان را راهی نیست.»<sup>۲۸</sup>

در واقع، تشیع سعیدی سیرجانی «فرهنگی» بود.<sup>۲۹</sup> به عبارت دیگر، او خود را مسلمانی مؤمن می‌دانست. اصول کلی ایمانی و حکایات تمثیلی اخلاقی ذهنیش گاه برخاسته از اسلام بود. در عین حال، دین را از سیاست جدا می‌خواست. به‌علاوه، پیش از آن که خود را مسلمان بداند، خویش را ایرانی می‌شمرد. در مفهوم دقیق، باورهای مذهبی را محدود به عرصه خصوصی می‌دانست و امتزاج دین و سیاست را خطرناک می‌یافت.

بدین‌سان سعیدی سیرجانی به هویتی دوباره اعتقاد داشت. بیش از مسلمانی، به «ایران و تاریخ ایران و حب وطن و علائق ملی»<sup>۳۰</sup> دلبسته بود. معتقد بود «در ایران ما، پیش از هجوم عرب، فرهنگ مشخص و معنبری وجود داشت.»<sup>۳۱</sup> می‌گفت در این «گیرودار جنگ و ستیز، ملت ایران شکست می‌خورد... اما هویت ملی خود را نمی‌بازد و به جان و دل نگهداریش می‌کند.»<sup>۳۲</sup> می‌دانست که «کشور مفتوح شد... اما مغلوب نیست، سمندروار میان شعله حوادث»<sup>۳۳</sup> سربر می‌کشد. سعیدی سیرجانی طعم تلخ این شکست و چهره همیشه پیدای این هویت دوباره را در عرصه‌های گونه‌گون حیات فکری و اجتماعی ایران سراغ می‌کرد. گاه تمایز میان فرهنگ صحرائی عربستان و فرهنگ ایران پیش از اسلام را در تفاوت‌های میان داستان لیلی و مجنون از یک سو و خسرو و شیرین از سوی دیگر سراغ می‌کرد<sup>۳۴</sup> و گاه «به‌دسته‌های عزاداری و تعزیه‌خوانی» اشاره می‌کرد که «شبه امامان و اهل بیت طهارت را در لباس روحانیت ایرانی، یعنی عمامه سبز و عبای سیاه» لباس می‌پوشاندند و «شبه شمر و سنان و حرمله و خولی» کفیه و عقاب

عربی به قن داشتند.<sup>۵۵</sup>

در این جنگ و گریز تاریخی، به گمان سعیدی سیرجانی، بخشی از راز بقای ایران را باید در زبان فارسی سراغ کرد. می‌گفت، «زبان و فرهنگ فارسی میراث مشاع ما ایرانیان است و مایه نازش و افتخارمان در عرصه جهان.»<sup>۵۶</sup> معتقد بود «اگر خیام نبود اروپاییان ما را و فلان بدوی بیابانگرد را در یک کفه می‌نهادند و با چاه نفتمان می‌شناختند.»<sup>۵۷</sup> در اواخر عمرش، خطر تجزیه ایران بیمناکش کرده بود. می‌گفت، «این روزها ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار افتاده‌اند و کمر به کین این کشور و ملت بسته‌اند.»<sup>۵۸</sup> هشدار می‌داد که «از برکت خشم انقلابی رفیقان «برادر» شده، تب ایران‌زدایی چنان اوجی گرفت که علاقه به وطن و نازش به نیاکانمان از معاصی کبیره شد و صفت ملی‌گرایی از غلیظ‌ترین ناسزاهای متداول روزگار.»<sup>۵۹</sup> از سوداهای سلطه‌جوی «پان‌ترکیسم» هراس داشت.<sup>۶۰</sup> و در عین حال از «مدعیان دوآتشه وطن پرستی» که «نعره و اوطنایشان از فرستنده‌های عراق در آفاق می‌پیچید» می‌ترسید.<sup>۶۱</sup> معتقد بود «زبان فارسی رکن اساسی این خیمه عظیمی است که آذربایجانی و کرمانی و خراسانی و اهوازی را در سایه مبارک خود گرفته است.»<sup>۶۲</sup> با نقدهایی سخت‌گرفته به مصاف تنگ‌مایگانی می‌رفت که پاس زبان فارسی و گنجینه‌های ادب ایران را نمی‌داشتند. می‌گفت، «من در این موارد با مهر بر لب زدن و خون خوردن و خاموشی مخالفم. زبان و ادب فارسی میراث عزیز نیاکان من و ستون اصلی کاخ ملیت من است. نمی‌توانم بینم و تحمل کنم که حیثیت ملی ما به علت غفلتها یا فرقه‌بازیهای بعضی صاحب‌قدرتان ملعبه و مسخره بیگانگان شود.»<sup>۶۳</sup> چه این تنگ‌مایه، «حضرت آیت‌الله خلیلی» بود و اثر «تحقیقی و روشنگرش با عنوان کوروش دروغین و خیانتکار»،<sup>۶۴</sup> چه «استاد پرفسور رکن‌الدین همایون فرخ» که «از هم مسلکان لژنشین و همکاران عتیقه‌شناس» آن «مهندس پنج درصد»<sup>۶۵</sup> بود. سعیدی سیرجانی در همه حال با زبانی بی‌ریا و بی‌پروا به مصاف این «علما» می‌رفت و بی‌مایگی‌شان را برملاء می‌کرد.

البته نگاه سعیدی سیرجانی به تاریخ ایران رنگی از تعصب نداشت. از سویی به این سینا و مولوی و خیام و سعدی و حافظ و فردوسی می‌بالید،<sup>۶۶</sup> و از سویی دیگر، به شرحی مستوفی، از آدم‌خواریهای «سلسله جلیله چینگین‌ها» می‌نالید که «مقصران را به فرمان شاه [عباس] زنده می‌خوردند.»<sup>۶۷</sup> حتی در عرصه شعر و ادب پر بار ایران هم از طرح نکات انتقادی ابایی نداشت. مثلاً فاضرخسرو را «زاهد سختگیر محتسب مزاج»<sup>۶۸</sup> می‌خواند.

به‌علاوه، سعیدی سیرجانی در بیچاره اسفندیار به‌اصل مهم دیگری اشاره می‌کند که به‌گمانش جزئی از جوهر تاریخ ماست. آن‌جا از نبرد پیر و جوان و پسر و پدر سخن می‌گوید و «این که اسفندیار نماینده نسل جوان ملت است، و جوانان هر ملت سرمایه اصلی مملکت [اند]... و بداء، عاقبت زمامداری است که دست خود را به خون جوانان پیالاید.»<sup>۲۱</sup> می‌گفت، «چه بدبخت و بدعاقبت است ملتی که پیر و جوانش به‌جای همدلی و همراهی، کمر به‌نابودی یکدیگر بیندند.»<sup>۲۲</sup> یکی از مایه‌های مکرر تاریخ ایران، همین نبرد میان پیران و جوانان و مرگ پسران به‌دست پدران است. اسفندیارها و سهراب‌هایی که به‌دست یا دستور پیرسالاران جامعه به قتل می‌رسند، با خود اندیشه ترقی و دگرگونی را به‌گور می‌برند. پیرسالاری و فرزندکشی همزاد استبداد و سیر قهقرای تاریخ‌اند و همین همزادی، گاه به تلویح و زمانی به تصریح، ظرف توجه سعیدی سیرجانی بود.

سرنوشت شوم زنان در جامعه و تاریخ ایران یکی دیگر از مراکز ثقل آثار سعیدی سیرجانی‌ست. او با پیگیری و پیوستگی از ستمی که بر زن ایرانی رفته بود می‌نالید و بهبود وضعیتشان را می‌طلبد. بارها از «فراست و هوشمندی زن ایرانی»<sup>۲۳</sup> یاد می‌کرد. در تصویر دوزن «حرکات نامعقول مردان محبوب»<sup>۲۴</sup> لیلی و شیرین را برملا می‌ساخت و از قید و بندهایی که «غیرت» و «حیای مزاحم» و «ریای محبت‌کش» فراراه زنان می‌گذارد و از طبیعی‌ترین حقوق محرومشان می‌کند به لحنی انتقادی سخن می‌گفت.<sup>۲۵</sup> معتقد بود، «زن ایرانی یا بازیچه شهوت مردان درنده‌خوی هواپرستی‌ست»<sup>۲۶</sup> که از خانه می‌ریايندش و یا «سرنوشت نامبارکش این است که برای لقمه‌نانی اسیر دست موجود خودخواه ستم‌پیشه‌ای به‌نام شوهر باشد.»<sup>۲۷</sup>

به‌رغم این آزادگی درباره زنان، و نیز به‌رغم این واقعیت که سعیدی سیرجانی همواره از آزادی و بسیاری دیگر از نعمتهای دموکراسی جانب‌داری می‌کرد، با این حال نمی‌توان او را در مفهوم متعارف یک‌دموکرات دانست.

به‌گمان من، در میان نظریه‌ها و روشهای سیاسی، دست کم دو نوع برخورد متفاوت سراغ می‌توان کرد. برخی سیاست را علم می‌دانند و به‌تأسی از روشهای اثبات‌گرایانه، در طلب یافتن ورده‌بندی کردن «داده‌های» سیاسی‌اند.

گروه دوم نوعی روش انسان‌شناختی پیشه می‌کنند. محور و کانون و کارگاه و خاستگاه قدرت را در بافت به‌ظاهر سیاسی زندگی روزمره و روابط روزانه مردم می‌جویند. چندان دریند نظریه نیستند و حکایتی گزیده (anecdote)<sup>۲۸</sup> را گویاتر از نظریه‌ای

مجرد می‌دانند. به آسانی از مکتبهای فلسفی گونه‌گون مایه می‌گیرند و ناچار به مکتب و مشرب خاصی محدودشان نمی‌توان کرد. سعیدی سیرجانی، به گمان من، از گروه دوم بود. می‌گفت، «در جهان پر غوامض و اسرار روح و عواطف، قواعد ریاضی و فیزیک را آن قاطعیت مسلم نیست.»<sup>۶۶</sup> در ساخت روایی نوشته‌هایش، «به جای عبارات مللق و پرطمطراق...» ترجیح می‌داد قصه شیرینی نقل کند تا «حرفهایش را با شیوه تمثیلی به خوانندگانی که اغلب شهرستانیهای از همه‌جا بیخبر بودند منتقل کنند.»<sup>۶۸</sup> طبعاً این ساخت قصه‌ای نوشته‌های او کار بازشناختن اصول سیاسی اندیشه‌هایش را دوچندان پیچیده‌تر کرده است.

دموکراسی، در مفهوم جدیدی که همراه با تجدد پدیدار شد، بیش از هر چیز مرادف حق حاکمیت ملی است. این حق بر نوعی تازه از مشروعیت مبتنی است. حاکمیت ملی ریشه در این جهان دارد و مبتنی بر اراده مستقیم توده مردم است. به سخن دیگر، پیدایی حاکمیت ملی با مرگ مشروعیت ملکوتی، و حق انحصاری حاکمیت در دست نخبگانی که خود را متولی خرد الهی می‌دانند ملازم است. سعیدی سیرجانی از سویی می‌گفت، «باید هزاران سال بگذرد تا سایه موهوم فره شاهنشاهی را پنجه توانای عقل و اندیشه از فرق جباران زمانه برگیرد. باید هزاران سال بگذرد تا آدمیزادگان به ارزش وجودی خود پی برند... باید هزاران سال بگذرد و هزاران هزار آزاده بیزار از بت پرستی فنا شوند تا فرزندان آدم از کرامت انسانی خود باخبر گردند.»<sup>۶۹</sup> مستتر در این عبارات، حقانیت تاریخی حاکمیت ملی، به عنوان آرمانی مطلوب است. از سویی دیگر، سعیدی سیرجانی به کرات یادآور می‌شد که «در این گوشه جهان، برای کسب قدرت و حفظ حکومت، باید امتحان سنگدلی داد و از کشتن پروایی نداشت.»<sup>۷۰</sup> گرچه گهگاه، بیداردلی توده مردم ایران را می‌ستود، اما اغلب از «عوام کالانعام»<sup>۷۱</sup> سخن می‌گفت. به تاسی از بهار، به شکوه می‌نالید که «داد از دست عوام»<sup>۷۲</sup> معتقد بود «بعضی مسندنشینان ملک جم استعداد نبوغ آمیزی دارند در برانگیختن و به عصیان کشیدن مردمی که گوی چوگان قضایند و مرد میدان رضا»<sup>۷۳</sup>

در واقع، بی‌اعتمادی سعیدی سیرجانی به توده مردم ایران بخشی از نظرگاه عام‌تر او درباره خرد عوام است. به گمانش، «فرزندان آدم عموماً از دو قبیله‌اند: حاکمان و محکومان. دسته حاکمان و خرسواران با درک موروثی عمیقی که از لذت خرسواری برده‌اند در بنسده موهومات دست و پاگیری از قبیل دیانت و وجدان و انصاف و اخلاق نیستند. نبوغ مردم‌فریبی از همان لحظه تولد به برکت شیر مادر در اعماق وجودشان ریشه

می‌دواند ...

«دسته دیگر طبقه محکومانند که با همه داعیه‌ها نه استعداد حکومت دارند و نه کسی به بازیشان می‌گیرد. طبیعت فرزندان این دسته بر دو گونه است. گروهی اهل سواری دادند و پشت خسته به پالان قضا سپردن، و گروهی در هوای چموشی کردن که فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم.»<sup>۷۴</sup> طبعاً اگر توده مردم را «چوگان قضا» بدانیم و گمان کنیم که «استعداد حکومت» ندارند و کاری جز سواری دادن نمی‌دانند، قاعده به دموکراسی نیز که بالمآل چیزی جز حکومت همین مردم نیست اعتمادی چندان نمی‌توانیم داشت.

در حقیقت، نظام سیاسی مطلوب سعیدی سیرجانی، دست کم به اعتبار نوشته‌هایش، چندان روشن نیست. گاه با اشاره به تیتو و پیشرفتهای یوگوسلاوی، می‌گفت، «فرمانروای مقتدر اما عادل و مردم‌دوست چه موهبتی ست برای مردمش و مملکتش.»<sup>۷۵</sup> از سویی دیگر، «دموکراسی معتدل» هند را سخت می‌ستود و معتقد بود جامعه را «نرمک نرمک به طرف تبدیلی اجتماعی»<sup>۷۶</sup> می‌کشد. از سوسیالیسم روسی و چینی و مصری هیچ دل خوشی نداشت و سرمایه‌داری را «بت عیاری» می‌دانست که «در لباس صاحبان سرمایه و صنعت درآمده است و شلاقش را بر گرده جامعه مصرف می‌کوبد.»<sup>۷۷</sup> معتقد بود، «دنیای صنعت و ماشین نیازمند تولید بیشتر است... و مصرف بیشتر مایه بخش بیچارگی و ذلت ما بشر است.»<sup>۷۸</sup> به همین خاطر بود که نهضت «هیپی‌گری» را دارای اصالت می‌دانست و آن را تبلوری از «درویشی مناسب قرن ما»<sup>۷۹</sup> می‌شمرد. با این همه، شکلی از سرمایه‌داری را بهترین نظام اقتصادی برای کشورهای جهان سوم می‌دانست. چندین بار به عواقب شوم استعمار اشاره می‌کرد. در عین حال، معتقد بود واقعیت‌های اقتصادی جدید کشورهای جهان را به شکلی لاینفک به هم پیوسته است. گوشه‌گیری اقتصادی را میسر نمی‌دانست. به گمانش رهبران خردمند جهان سوم، به جای نبرد دون‌کیشوت‌وار با استعمار، باید سیاستی مستقل و در عین حال پویا برگزینند. در این زمینه هم هند را الگو می‌دانست. در وصف این اقتصاد می‌گفت، «از سوزن خیاطی تا هواپیمای جنگی در داخل مملکت ساختن و با این همه عربه خودکفایی در جهان به هم محتاج امروز سرندادن؛ از علم فرنگی و تمدن فرنگی حداکثر استفاده بردن و در عین حال هندی ماندن.»<sup>۸۰</sup>

در کنار حق حاکمیت ملی، خاستگاه فلسفی دیگر دموکراسی پذیرش کثرت‌گرایی سیاسی و فکری است. خصم بی‌چون و چرای بت‌پرستی سیاسی،

کثرت‌گرایی فکری است و این کثرت‌گرایی خود مبتنی بر پذیرش این فرض است که حقیقت واحد و مطلق در کار نیست. باید پذیرفت که هر یک از نظرات ما ممکن است غلط از آب دربیاید. یکی از جالب‌ترین تبلورهای این کثرت‌گرایی قطعه‌ای است که سعیدی سیرجانی درباره «خاک مصر طرب‌انگیز» نوشته است.

«خاک مصر طرب‌انگیز» را با اشاره‌ای به‌واژه «رند» می‌آغازد<sup>۸۱</sup> و انگار بدین‌سان هشدارمان می‌دهد که شاید مراد مقاله در پرده‌ای از ایهام پیچیده است. آن‌گاه سعیدی سیرجانی می‌نویسد، «در چشم حیرت‌زده من، مصر افسانه‌ای ایران است؛ نسخه مصدق دیار عزیز خودمان است.»<sup>۸۲</sup> سپس به ذکر مفصل گفتگویی در یک خانواده روشنفکر مصری می‌پردازد. محور بحث، سیاستها و شخصیت ناصر است. سعیدی سیرجانی ناصر را «شهباز احلام جوانیم»<sup>۸۳</sup> می‌خواند. اما با پایان این گفتگو، که از لحاظ شاخنی، نسب از گفتگوهای افلاطونی می‌برد، ناصر دیکتاتوری خونخوار و زیانبار از آب درمی‌آید که با رجزخوانی و ندانم‌کاری و «تشخیص ندادن مقتضیات زمان»،<sup>۸۴</sup> مصر را به ناکامی سیاسی و ورشکستگی اقتصادی کشاند. در این گفتگو، برخی از اعضای خانواده جانبدار ناصرند و بعضی خصم بیچون و چرای او. سعیدی سیرجانی با سعه صدری که از مصادیق بارز همان کثرت‌گرایی فکری است می‌کوشد در هر مورد، داد هر یک از این نظرات را به بهترین وجه ادا کند. موافقان و مخالفان ناصر را به بهترین استدلالهای ممکن در دفاع از نظراتشان مسلح می‌کند. در عین حال، نمی‌توان «خاک مصر طرب‌انگیز» را خواند و به‌هزار و یک دلیل گمان نبرد که سعیدی سیرجانی در این نوشته گوشه چشمی هم به دکتر مصدق داشته. به در می‌گفت که دیوار بشنود و در این میان به گمان یکی از جالبترین بخشهای انتقادی درباره مصدق را به فارسی به قلم آورد.

البته سعیدی سیرجانی در آثار دیگر خود نظراتی صریحتر درباره مصدق ابراز کرده است. به گمان او، «مصدق باتصویب مجدد قانون اختیارات و معطل ماندن و بالاخره انحلال مجلس و در دست گرفتن قدرت نظامی می‌رفت تا به استبدادی سیاه بدل گردد.»<sup>۸۵</sup>

تبلور دیگر این انعطاف نظری و کثرت‌گرایی فکری، آمادگی سعیدی سیرجانی در اذعان به خطاهایی بود که، به گمانش، در برخی قضاوت‌هایش مرتکب شده بود. در آغاز انقلاب، سعیدی سیرجانی جانبدار تحولات انقلابی بود. می‌گفت تحولی ژرف و تاریخی و مثبت در کار تحقق است. به شور و التهاب «جوانان نازنین و از جان گذشته‌ای» اشاره می‌کرد که «در ظلمات نیم‌شبان مسلسل بر دوش، پاسدار انقلابند.»<sup>۸۶</sup> رژیم سلطنت را

هم به خاطر فساد مالی، اختناق سیاسی و جهالت فرهنگی سخت می‌نکوهید. می‌گفت کسی باید «گزارش مشروح و مستندی از قدرت‌طلبیها و ستمگریها و زیاده‌رویهای سالیان اخیر مسند نشینان و فساد صاحب‌منصبان و یاوه‌سراییهای قدرت‌طلبان و وقاحت مدحتگران و ریخت و پاشهای بی‌جا و شهوترانیهای»<sup>۸۷</sup> سالیان آخر رژیم پهلوی تدارک کند. اما در نامه‌ای که خطاب به «جناب آقای خامنه‌ای» نوشت، سعیدی سیرجانی لحن و نظری دیگر داشت. می‌نویسد، «فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته‌ام. از همین انتقادهای جزئی هم شرمنده‌ام...»<sup>۸۸</sup> خواننده‌های این تغییر نظر را می‌توان در نوشته‌ای مشاهده کرد که در مرداد ۱۳۶۲ به چاپش سپرد و به مناسبت سفرش به کرمان نوشته شده بود. آن‌جا سخن از هتل آسمان کرمان است که گویا رئیس سابق ساواک کرمان بنا کرده بود. سعیدی سیرجانی می‌نویسد، «[هتل] از باقیات صالحات مردی که هرچه بود و هرچه کرد، به فرهنگ و اقتصاد کرمان خدمت کرد... قضاوت پیشین من درباره او چنان نفرت‌آمیز و بیرحمانه بود که اکنون شرمنده عواطف تند خویشم... این سوابق را نوشتم تا امروز بتوانم دل به دریا بزنم و صبر به صحرا نکنم و بگویم که این مرد به کرمان خدمت کرده است و خدماتش اگر هم احياناً آلوده اخذ به ناحقی بوده باشد، از برکت بذل به مستحقش، سزاوار گفتن است. عدالت یعنی به خوب و بد افعال مردم رسیدن...»<sup>۸۹</sup>

در زمینه این کثرت‌گرایی و تهازل فکری، تنها استثنایی که به آن برخوردیم نظرات سعیدی سیرجانی درباره یهودیان بود که به گمان من لحن و مضمون ناروای آن بقیه آثار او را نمی‌برازد.<sup>۹۰</sup>

از دیگر ارکان اصلی دموکراسی، مسأله مسؤلیت فردی است. شاید یکی از مهمترین جنبه‌های زندگی و آثار سعیدی سیرجانی را باید در این واقعیت سراغ کرد که انسانها را مسؤل افکار و اعمال خود می‌داند. معتقد بود «فلسفه آسته بیا، آسته برو» آتش در «بنیان اخلاقی» جامعه ما افکنده است.<sup>۹۱</sup> می‌گفت اهل قلم باید همواره فارغ از مصلحت‌اندیشیهای سیاسی حرف دل خود را بزنند. او خود مصداق بارز این حس مسؤلیت بود. چه در نقد رژیم سلطنت، چه در مخالفت با رژیم اسلامی، چه در حمله به شخصیت‌های سیاسی حاکم و چه در جانبداری از شخصیت‌های معزول. سعیدی سیرجانی باکی به دل راه نمی‌داد و حرف دلش را بی‌پروا می‌زد. معتقد نبود «مأمور»ی جواز «معذور»ی است. می‌گفت روشنفکران و سیاستمداران را باید در دادگاه تاریخ مسؤل بدانیم. تندترین حملاتش در این زمینه متوجه تقی‌زاده بود. می‌گفت «تقی‌زاده حق ندارد

بگوید من آلت فعل بیچاره‌ای بیش نبودم، و اگر گفت، ملت حق ندارد این عذر بدتر از گناه را بپذیرد.»<sup>۱۲</sup>

به همان شدت که به تقی‌زاده حمله کرده بود، در تمام سالهای بعد از انقلاب، بی‌پروا از زنده‌یاد خانلری، که شاید بتوان تنها مراد سعیدی سیرجانی‌اش خواند، جانبداری می‌کرد. حرمت دوستی را ارج فراوان می‌نهاد و در این کار مصلحت‌روزرگارا واقعی نمی‌گذاشت. در روزگاری که علی‌دشتی معزول و منفور رژیم اسلامی بود و کمتر کسی در ایران جرأت می‌کرد نامی از او ذکر کند، سعیدی سیرجانی در «پیر ما...» شعری منشور و محزون در رثای آن مرد نوشت و مدعی شد که «تا سالها و شاید هم قرن‌ها بعد، اگر نامی از ایران و نشانی از زبان فارسی در جهان باقی مانده بود، به یادش مراسم سده و هزاره برپا کنند و بر مزارش قبه و بارگاه بسازند.» رسول پرویزی را «رندی عالم‌سوز» می‌خواند که «با مصلحت‌بینی سر و کار نداشت.»<sup>۱۳</sup>

در عین حال سعیدی سیرجانی در دفاع از برخی شخصیت‌های سیاسی جنجالی روزگار ما باکی نداشت. قوام‌السلطنه را «به حکم ذوق ادبی و طبع هنرشناسش... و به سائقه تربیت دوران مشروطه‌خواهی از مدافعان سرسخت آزادی قلم»<sup>۱۴</sup> می‌خواند. در مقدمه‌ای (که ظاهراً با نام مستعار م. مستجیر) به چاپ جدید افسانه‌ها نوشت، مظفر بقایی را «شاگرد مکتب سقراط» خواند و تصریح کرد «ارادت من به مصدق کمتر از ارادت من به او نیست» و بقایی را از «اخلاقی‌ترین رجال سیاسی روزگارمان»<sup>۱۵</sup> دانست.

تنها در یک مورد سعیدی سیرجانی مأمور بودن را جوازی برای معذوری می‌دانست در روزهایی که دادگاه‌های انقلاب به تیرباران دسته‌جمعی ارتشیان رژیم سلطنت مشغول بودند، سعیدی سیرجانی به اعتراض نوشت، «وظیفه ارتشی در هر حالی و هر حکومتی دست به تفنگ بردن و دفاع از حکومت است و اطاعت بی‌چون و چرای امرای مافوق. این طبیعت کار اوست و به همین دلیل در هیچ دادگاهی به جرمی از این قبیل نمی‌توان محکومش کرد.»<sup>۱۶</sup> گرچه این نظر را می‌توان اعتراض شجاعانه‌ای به افراط دادگاه‌های انقلابی دانست، اما در چشم‌اندازی وسیعتر، حکمش را، به گمانم، باید محل شک دانست. در غیر این صورت، هرگونه اجحاف و کشتار ارتشیان، در هر رژیم و زمانی، مجاز از آب در می‌آید.

گرچه پیش‌بینی آینده تاریخ، گره بر باد زدن ابلهانه بیش نیست، اما همین پافشاری سعیدی سیرجانی بر مسؤولیت فردی، همین حلم و حرمت‌داری در روابط انسانی و بی‌باکی و بی‌تعصبی در مسایل سیاسی، همین نثر شیرین و فخیم و ذهن‌تیزین و



پرفصل، همین پافشاری بر ضرورت جدایی دین و سیاست، و مهمتر از همه، همین دفاع پیگیر و پیوسته او از آزادی و آزادگی انسانها سبب خواهد شد که هرگاه آیندگان، از افق تاریخ به روزگار تیره ما وابنگرند؛ سعیدی سیرجانی را از نوادر روزگارمان خواهند دانست.

یادش گرامی باد.

۱۵ مارس ۱۹۹۵

گروه علوم سیاسی و تاریخ، کالج تردام، پلمانت

### یادداشتها:

۱ - اندیشه نگارش این مقاله را مدیون توصیه دکتر جلال متینی هتم. گفتگوهای مکررمان درباره سعیدی سیرجانی نه تنها حکایت از احاطه کامل ایشان بر آثار سعیدی سیرجانی داشت، بلکه، حسب معمول، پر از ریزینی و راهنمایی بی دریغ بود.

از فرزانه میلانی و پرویز شوکت هم به خاطر همدلیها و راهنماییهای همیشگی شان تشکر می‌کنم.

۲ - این بیت از فردوسی مطلع آخرین قطعه شعری است که سعیدی سیرجانی در واپسین کتابش، بیچاره اسفندیار، آورده است. رک. به: سعیدی سیرجانی، علی اکبر، بیچاره اسفندیار، بسدا، ۱۹۹۲، ص ۲۲۰.

۳ - نظریه پردازانی گونه‌گون در این زمینه مطالبی خواندنی نوشته‌اند. برای مثال، رک. به:

Kundera, Milan. *The Art of the Novel*. N.Y. 1984.

گویا ترجمه فارسی این کتاب هم در ایران منتشر شده که متأسفانه به آن دسترسی پیدا نکردم.

۴ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، «آشوب یادها»، یغما، شماره مسلسل ۳۰۴، دی ۱۳۵۲، ص ۶۰۴.

۵ - برای بحث در مقام طنز در آثار اراسموس، رک. به:

Huizinga, Johan. *Erasmus and The Age of Reformation*. N.Y. 1957. pp. 69-79.

۶ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، «احمدو»، ته بساط، بسدا، ۱۹۹۱، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۷ - برای بحث درخشانی درباره جوهر مقاله، رک. به: Lukacs, Georg. *Soul and Form*. N.Y. 1973.

۸ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، در آستین مرقع، کستاسا، ۱۹۹۴، ص ۲۰۱.

۹ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، «آشوب یادها»، یغما، آذر ۱۳۵۳، ص ۵۳۷.

۱۰ - در آستین مرقع، ص ۱.

۱۱ - ته بساط، ص ۱۶۷.

۱۲ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، ای کوه آستینان، کستاسا، ۱۹۹۱، ص ۲۴۶.

۱۳ - سید، «در سوگ سعیدی باید گریست». به نقل از خاوران، دی ۱۳۷۳، ص ۷. سید می‌نویسد، «الحمد لله

آن قدر نوشته، نوار ویدئویی و نوار کاست از مرحوم سعیدی باقی مانده است» که به راحتی بتوان تغییر نظرات او را نشان داد.

۱۴ - گناه سعیدی سیرجانی، کمیته دفاع از سعیدی سیرجانی، کالیفرنیا، ۱۹۹۴، ص ۳-۱.

- ۱۵ - بیچاره اسفندیار، ص ۳۵.
- ۱۶ - ای کوته آستینان، ص ۲۰۳.
- ۱۷ - همان جا، ص ۲۰۴.
- ۱۸ - برای بحث مفصل این قضیه، رک. به:  
Berlin, Isaiah. *Russian Thinkers*. N.Y. 1986. pp. 114-186.
- نجف دربان‌دیری ترجمه شیوایی از این اثر به فارسی منتشر کرد.
- ۱۹ - هدایت، صادق، نوشته‌هایی از صادق هدایت. سوئد. ۱۹۸۸. ص ۱۰۷-۱۱۴. «در راه جاه» به اسم مستعار «بت کن» به چاپ رسیده اما گویا نویسنده‌اش هدایت بود.
- ۲۰ - ای کوته آستینان، ص ۵۹.
- ۲۱ - سید. همان جا، ص ۷.
- ۲۲ - خفیه نویسان انگلیس. وقایع اتفاقیه. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران. ۱۳۶۱. ص بیست و هفت.
- ۲۳ - اختلاف نظر در میان اندیشه‌وران غربی و شرقی در این باره فراوان است. برای بحثی در رد وجود چنین «روحیه‌ها»، رک. به: Said, Edward. *Orientalism*. N.Y. 1978.
- لئو اشتراوس، متفکر محافظه‌کار بر نفوذ زمان ما، به جای دو «روحیه»، از دو «شهر تمثیلی» یاد می‌کند. دستیابی به این مقاله را مدیون دوستم دکتر امید نودوشنی‌ام. رک. به:  
Strauss, Leo. "Jerusalem and Athens: Some Preliminary Reflections," *Studies in Platonic Political Philosophy*. N.Y. 1983. pp. 147-174.
- ۲۴ - در آستین مرفع، ص ۳۵۲.
- ۲۵ - وقایع اتفاقیه، ص بیست و هفت.
- ۲۶ - همان جا، ص دو - سه.
- ۲۸ - در آستین مرفع، ص ۳۰۶.
- ۲۹ - همان جا، ص ۲۹۸.
- ۳۰ - گناه سعیدی سیرجانی، ص ۳.
- ۳۱ - ته بساط، ص ۱۹.
- ۳۲ - در آستین مرفع، ص ۳۵۴.
- ۳۳ - سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. شیخ صنعان. ۹. ۹. ادبار زمانه را بین که وقتی ناشری در امریکا به تجدید چاپ شیخ صنعان کمر همت می‌بندد، از بیم زیان مالی، از صرافت حروف چینی کتاب می‌افتد و همان متن مجله‌نگین را صفحه‌پردازی و تکثیر می‌کند. در روزگاری که در بسیاری از شهرهای امریکا، گاه در شبی دو یا سه هزار ایرانی هر کدام سی یا چهل دلار پول بلیط می‌دهند و دو سه ساعتی به اصوات «پاپ خوانان» ایرانی گوش فرا می‌دهند، شرم‌آور است که چنین جامعه‌ای حاضر به خرید کتابی «پرداخته» از شیخ صنعان نیست.
- در بحث شیخ صنعان باید ذکر خیری هم از دکتر محمود عنایت کرد که بی‌گمان مخاطرات احتمالی چاپ شیخ صنعان را می‌دانست و پای لرزش نشست و مجله خود را پای این کار گذاشت.
- ۳۴ - سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. افسانه‌ها، کستامسا. ۱۹۹۲. ص ۲۷-۹۴. روایتی از شیخ ریا در سال ۱۳۴۰ منتشر شده بود. چاپ جدید همراه آیات تازه‌ای است که سعیدی سیرجانی بر متن افزوده است. گرچه این آیات، که همه اشاره به جمهوری اسلامی دارند، هم جالب‌اند و پر نیش، اما به گمانم، گاه در کل منظومه نیک نمی‌نشینند و شعر

را از یکدستی و وحدت مضمونی محروم می‌کنند.

۳۵ - ته بساط، ص ۱۸۱-۱۹۵.

۳۶ - افسانه‌ها، ص ۵۸.

۳۷ - گناه سعیدی میرجانی، ص ۲۹.

۳۸ - در آستین مرقع، ص ۳۴۲.

۳۹ - مدتهاست در غرب این بحث نظری جریان دارد که در جامعه عرفی، می‌توان مذهبی باقی ماند و یکی از رایج‌ترین راه‌ها برای این کار تعلق «فرهنگی» به آن مذهب است. برای بحث این قضیه در روایت عام آن، مثلاً رک. به:

Morris, Charles. "The Price of Orthodoxy," *The Atlantic*, March 1993, pp. 124-127.

سواى سعیدی میرجانی در چند سال اخیر نویسندگان دیگری نیز کم و بیش به همین مفهوم «تشیع فرهنگی» دلبستگی نشان داده‌اند. عبدالکریم سروش، به گمانم، در این راه گام می‌زند و حتی شنیدم که مهدی بازرگان در واپین روزهای حیاتش به‌همین نظر رسیده بود. روایت مربوط به تفسیر نظر مهندس بازرگان را از دوستم آقای حسن لباسچی شنیدم.

۴۰ - در آستین مرقع، ص ۱۵.

۴۱ - همان‌جا، ص ۳۸.

۴۲ - همان‌جا، ص ۳۹.

۴۳ - همان‌جا، ص ۳۹.

۴۴ - سعیدی میرجانی، علی‌اکبر. سیای دو زن. تهران. ۱۳۶۷.

۴۵ - ته بساط، ص ۱۳۵.

۴۶ - همان‌جا، ص ۸۷.

۴۷ - در آستین مرقع، ص ۴۸.

۴۸ - ته بساط، ص ۹۳.

۴۹ - بیچاره اسفندیار، ص ۲.

۵۰ - ته بساط، ص ۸۸.

۵۱ - همان‌جا، ص ۷۷.

۵۲ - همان‌جا، ص ۹۳.

۵۳ - در آستین مرقع، ص ۱۲۷.

۵۴ - همان‌جا، ص ۱۵.

۵۵ - همان‌جا، ص ۸۶. گویا مقصود مهندس شریف املی است.

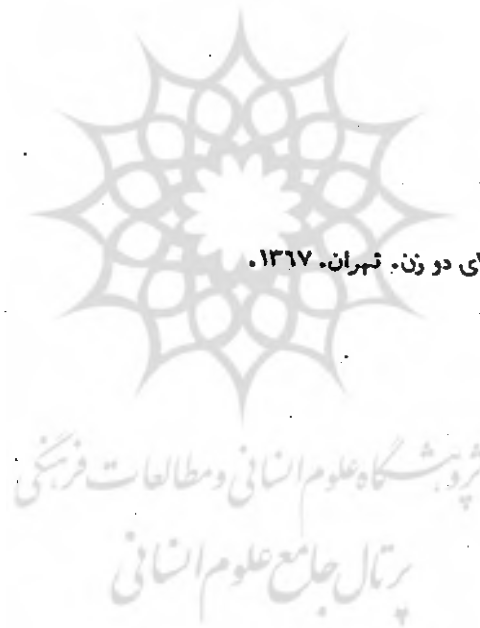
۵۶ - همان‌جا، ص ۵۱-۳۷.

۵۷ - ای کوته آستینان، ص ۱۷۳.

۵۸ - همان‌جا، ص ۲۳۴.

۵۹ - بیچاره اسفندیار، ص ۲۰۹.

۶۰ - همان‌جا، ص ۱۹۳.



- ۶۱ - همان‌جا، ص ۹۸.
- ۶۲ - سیمای دوزخ، ص ۲۴.
- ۶۳ - همان‌جا، ص ۱۷.
- ۶۴ - وقایع اتفاقیه، ص بیست و یک.
- ۶۵ - همان‌جا، همان صفحه.
- ۶۶ - در برخی از مکتبهای تاریخنگاری و نقد ادبی این روزها بخشهای نظری جالبی درباره اهمیت حکایت گزیده طرح شده. مثلاً رک. به: Fineman, Joel. "The History of the Anecdote: Fiction, and Fiction", in *The New Historicism*. ed. by H. Veeger. New York, 1989, pp. 49-77.
- ۶۷ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر. «در آستین مرقع»، یغما، شماره ۳۱۲، شهریور ۱۳۵۳، ص ۳۵۸. در این مقاله سعیدی سیرجانی، به عنوان عضو کمیسیونی در مبارزه با اعتیاد، مطالبی درباره مبارزه با انواع اعتیاد نوشته است.
- ۶۸ - قه بساط، ص ۲۲.
- ۶۹ - بیچاره اسفندیار، ص ۱۰۹.
- ۷۰ - همان‌جا، ص ۱۱۲.
- ۷۱ - شیخ صغان، ص ۲۷.
- ۷۲ - همان‌جا، ص ۳۷.
- ۷۳ - در آستین مرقع، ص ۲۰۵.
- ۷۴ - همان‌جا، ص ۲۳۶.
- ۷۵ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر. «آشوب یادها»، یغما، شماره ۳۰۶، اسفندماه ۱۳۵۲، ص ۷۴۰.
- ۷۶ - در آستین مرقع، ص ۵۲.
- ۷۷ - سعیدی سیرجانی، علی اکبر. «آشوب یادها»، یغما، شماره ۳۰۴، دی ۱۳۵۲، ص ۶۰۵.
- ۷۸ - همان‌جا، ص ۶۰۵.
- ۷۹ - همان‌جا، همان صفحه.
- ۸۰ - در آستین مرقع، ص ۵۲.
- ۸۱ - همان‌جا، ص ۲۱۳.
- ۸۲ - همان‌جا، ص ۲۱۵.
- ۸۳ - همان‌جا، ص ۲۶۳.
- ۸۴ - همان‌جا، ص ۲۶۵.
- ۸۵ - قه بساط، ص ۱۷۱.
- ۸۶ - ای کوته آستینان، ص ۲۳۴. گویا سعیدی سیرجانی دکتر صدیقی را هم به تپذیرفتن نخست‌وزیری محمد رضا شاه تشویق کرده بود. این قول را از آقای دکتر محمد جعفر محبوب در سخنانی که در یادبود سعیدی سیرجانی در دانشگاه برکلی ایراد کردند، شنیدم.
- ۸۷ - وقایع اتفاقیه، ص پنج.
- ۸۸ - گناه سعیدی سیرجانی، ص ۱.
- ۸۹ - در آستین مرقع، ص ۳۵۵.

۹۰ - در مقدمه وقایع اتفاقیه می‌نویسد:

شاید مطالعه اخبار مربوط به یهودیها در جریان حوادث این سی ساله احساسات بشردوستانه شما را دیگرگون کند که چرا این اقلیت سرگردان دائماً در وحشت یک قران درآمد نامشروع را بر دو قران درآمد مشروع ترجیح می‌دهند و این چه حرص پولیست که بنی‌اسرائیل را به همدستی دزدان می‌کشاند... این چه طبیعت قلب‌پسند و حرص سوداگرایانه‌ایست که به جان اینان افتاده است؟ شاید با خواندن این گزارشها به مقایسه رفتار متفاوت مردم با اقلیت ارمنی و یهودی بیردزید، و به همان نتیجه البته نادرستی برسید که هیتلر آتش آشیان رسید. « (ص پانزده).

۹۱ - ته بساط، ص ۱۴۰.

۹۲ - در آستین مرقع، ص ۱۸۹. دکتر جلال متینی بر این نظر است که گناید تصمیم سعیدی سیرجانی به چاپ متن کامل مقاله دکتر شیخ الاسلامی که در دفاع از تقی‌زاده بود، در واقع به تلویح مؤبد این واقعیت می‌تواند بود که سعیدی سیرجانی در مورد دست کم جنبه‌هایی از فضاوتش درباره تقی‌زاده تجدید نظر کرده بود.

۹۳ - همان جا، ص ۲۳۳.

۹۴ - ته بساط، ص ۱۶۵.

۹۵ - افسانه‌ها، ص ۱۳.

۹۶ - ای کوفه آستینان، ص ۲۳۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی